

یک قدم تا رویاهایتان

از ته دلت و با تمام وجودت بخوای. حتما تا حالا برات پیش اومده که چیزی رو می زنه. همون آرزویی که آرزویی که ذره ذره وجودت نیاز به داشتنشو فریاد رویاهات دلت به خاطرش می تپه. به امید رسیدن بهش نفس می کشی، تو همیشه دنبالش. همون که دلیل زنده موندنته. همون رویایی که بزرگترین قشنگترین رویای تو رویای سوگلی تو بالاترین امیدت واسه زنده موندن. امیته دلیلت واسه تلاش کردن. همون چیزی که اگه بدونی یک ساعت از بالاترین. اونه که بهش برسی عمرت مونده، تموم آرزوت.

ماهی به آب خواستنی از جنس آتش اشتیاق، سوزان و ملتهب، مئه نیازیه برای حیات. عین نیاز زندگی به امید برای نبریدن و تلاش. حسی که تو رو به ادامه دعوت می کنه، تشویقت می کنه و بهت انرژی می ده. چیزی که برای نداری، اون طور می خواهی که نرسیدن بهش برات زجره، خواستنش تردید واست بالاترین شوق و لذتی که می تونی تصور رنجه، عذابه، و رسیدن بهش چقدره؟ چه بهایی داره. بهای کنی. هر چیز نهایی داره، بهای خواسته تو پردازی؟ از چه خواسته تو چقدره؟ چه بهایی واسه دریافت خواسته ات چیزارزشمند و عزیزی واسه رسیدن بهش می گذری و مایه می داری؟ واسه رسیدن به همون رویای شیرینی که نمی تونی فراموشش کنی، نمی تونی کنی. اون چیز مقدس و عزیزی که قلب و روح و جسم و جاشو با هیچی پر خواسته است. چند بار ناخواسته تو تموم وجودت خواهش رسیدن به اون زمزمه کرده، افسوس محاصره ابرهای تیره تردید و ناامیدی صدای تو گوشت گاهی، حیف که نمی شه، کاش ممکن بود، اما ممکن نیست. همون صدایی که جرات تلاش و تجربه ثمره تلاشتو ازت می گیره. و یه روز ممکنه به خودت بگی و ببینی، تحت تاثیر اون صداها ناخوانده، تو از یاد بردی. خواستنی که از عمق

باشه , نتونستن و نشدن سرش نمی شه , مگه بچگی هاتو از یاد بردی, که وجود
یا یه ماشین پشت ویتترین اسباب بازی فروشی چشمتو می وقتی یه عروسک
واسه گذشتن از اون خواسته مردد نمی گرفت هیچ منطقی پاهای معصومت
کرد.

اون طور می خواستی که هیچ , تو اون عروسک یا ماشین رو می خواستی
آخرش فقط منصرف نمی شدی. اون طور پاش وامی ستادی که صاحب اول و
!خودت بودی

رو نمی فهمی چطوری اون لحظه نمی شه و نمی تونم و حالا بعدا پدر و مادرت
و قبول نمی کردی؟

تکان نخوردن و سفت و .اون طور اونو نی خواستی که نشدن برات بی معنی بود
برسی رو از سخت استادن و پافشاریت جلوی اون اسباب بازی تا لحظه که بهش
یاد بردی؟چطوری یادت رفته خواستن, نتوانستن رو نی پذیره, اشتیاق رسیدن
به یه آرزوی قلبی نتونستن و نشدنو نمی فهمه , خواستن فقط یه معنی داره اونم
توانستنه؟!چطور شد که امروز ما بدون این که متوجه بشویم. نخواستن رو با
عوضی گرفتیم؟ چون به درستی پی نبردیم اون جا که نتوانستیم به نتوانستن
نخواسته بودیم. اگر فقط بخوای و باور کنی که بهش می سبب این بود که واقعا
همسو با تو می شه.خواستن به تو نیرو و انرژی رسی کل قانونمندی های کائنات
باز می کنه و تو رو با تلاشی تجهیز می می ده که تموم درهای بسته رو به روت
شده که بی شک تو رو به کنه که با قدرتی عظیم فقط رو یه نقطه متمرکز
رویایی که فکر کامیابی می رسونه مهم ایمان و اعتقادات به خواسته , خواستن
که رسیدن بهش , عشق و تقلا و تلاش رو در تو زنده و صد برابر می کنه همون
.تو رو مشتاق تلاش می کنه

شعله داغ اشتیاقه , اگه چیزی که تو رو به تلاش کردن تشویق می کنه همون
همه , دیگه هیچ مانعی تو رو نمیترسونه , هیچ نگرانی دلت رو نی لرزونه

خواسته هات توی یه هدف جمع می شه او هدف اولویت اول و شماره یکی که تابع اونه. و اگه چیزی هست که این جور می خوایش و این قدر برات همه چیز رسیدنت به اون نمی شه. هیچ قدرتی تاب ایستادن مقابل عزیزه هیچی مانع عشقت به آرزو و هدفت در اون حد متعالی و بالای خواسته قلبی تورو نداره. اگه ات اون طور تو رو بی تاب و بی قرار می خودشه , اگه آرزوی رسیدن به خواسته حالا تو رو می بینم که به کنه که شب و روز بهش فکر می کنی , از همین خواسته تو خواسته ات رسیدی و اگه بهش نرسی مقصر فقط خودتی. هر چه متعالی و بزرگ تر باشه باید بهای بیشتری روی براش پردازی پس اگه به خواسته ات نرسیدی یا اون قدر برات ارزش نداشت و نمی خواستیش که همپای کنی و سختی و رنجش را واسه رسیدن به گنجش به جون بهاش براش خرج خروارها یاس و ترس دفنش کردی و واسه بخری یا تو روزمرگی و بطالت زیر تکان دادی و گفتی تبرئه خودت وقتی یادش افتادی فقط سری از افسوس نمی افسوس که رویای من شدنی نبود. یادت باشه هیچ قدرتی غیر از خودت تونه مانع رسیدن به خواسته هات بشود. وقتی با بی رحمی به نا امیدی و یاس می دی رویا تو را ازت بدزده و با خودش ببره وقتی خودت واسه دفاع از اجازه هات نمی استی از کی توقع داری برات این کار رو بکنه ؟ رویات جلوی ترس ارزشمند نبوده که بهای لازم رو پردازی وقتی اون خواسته برات اون قدر به دست بیاری و به سادگی طعم چطوری توقع داری اونو به رایگان و به سادگی شیرین رسیدن به آرزوی قلبیتو بچشی؟

است کهیه عمر فقط به خاطر ترس تو زندگی در جا بزنی که و چه غم انگیز ای که با روحيات و خواسته ات تو هیچ اصلا دوستش نداری , اون زندگی نداری به خاطر این که تناسبی ندارد و فقط به خاطر این که جسارت ترکشو عادت کردی جسارت کنار گذاشتن ترستو از یاد بردی و به طعم تلخ اشتباه تحملش می کنی. کی یادت داد معنی زندگی محدود به تکرار عادت هاست؟

جاذبه این تکرارهای بی اراده حداکثر تا چند سال دیگه دوام دارد؟ آخرش چی؟
انقضا اونم می رسه؟ گاهی به سبب ترسی که بهش چسبیدیم بالاخره تاریخ
اتفاق ممکنه خیلی وحشتناک و زجر اور رخداد حتی متوجخ نیستیم ترس از یه
واقعی به خاطر ترس از رنج احتمالی اون اتفاق باشه و مثه یه عمر تحمل رنج
رسیدن به رویات تلاش کنی آینده کسی چه می دونه اگه با تموم وجودت برای
پای دیروزت چی پیش می آید؟ یه نگاه به دیروزت بنداز، اگر راضیت کرد جا
بذار اگه غمگینت کرد ، اگه اون قدر رنجت می ده که حتی دلت نمی خواد به
•مرورش برپردی دیگه اشتباه دیروز رو تکرار نکن

سیاهی و غم و غصه مثل همن ، کوتاهی از خودته اگه دیروز و امروز و فردات تو
نخواستی و فقط نخواستی تا که هنوز به خودت نیومدی و هوشیار نشدی و
عادت به بتونی به بهترین ع تغییرش بدی زندگی بی لطفی که فقط از سر
تکرارش ادامه مشغولی ارزش زندگی کردن داره؟تنها فاصله تو با بزرگ ترین رویا
ها و عزیزترین آرزوها ت فقط خواست و اراده خودته! چ.ن خواسته عمیق و قلبی
پشتوانه بیشترین تلاشت عامل شکوهمندترین تغییرات مثبت زندگیته تا تو به
های قشنگتو گردن نتونستی ها می ندازی ؟ کافیه با کی نرسیدن به آرزو
ببینی نخواستی یا نتونستی خودت روراست باشی کلاهو قاضی کنی